

## تکمله‌ای دربارهٔ تشیع صفوی

در فصول سوم و پنجم این مقاله اشاره‌ای شده به اصطلاح تشیع صفوی و اینکه خصوصیتی که تحت این نام به تشیع اثنی عشری نسبت داده میشود قدیم تر از عهد صفویه است و بسیاری از آنها ناشی از نتایج جنبی غیبت امام و شروع فراگرد غیرسیاسی شدن اقلیت اثنی عشری در جهان اسلام است. اینک قبل از فرو بستن این دفتر بهتر است در این مورد توضیح بیشتری داده شود.

اصطلاح «تشیع صفوی» را نویسندهٔ پر قدرت معاصر، و گشایندهٔ راه مطالعهٔ تشیع از دیدگاه جامعه‌شناسی، یعنی مرحوم دکتر علی شریعتی وضع کرد، به این خاطر که نشان دهد چگونه تشیع در طول تاریخ رفته رفته رنگ باخته، و با تبدیل شدن «نهضت» به «نهاد»، همهٔ مفاهیم سیاسی و انقلابی آن تبدیل به مفاهیمی ارتجاعی و محافظه کارانه و غیرسیاسی شده است. از نظر ما یک چنین تحول و تغییری در تاریخ تشیع رخ داده

است، اما زمان این تحول خیلی دورتر از ظهور صوفیان صفوی و رسمی شدن مذهب اثنی عشری است و شروع آن را باید در شکست نهضت شیعه بهنگام به خلافت نشستن عباسیون جستجو کرد.

توضیح میدهم: مسلماً تشیعی که در زمان حیات شش امام نخست ما وجود داشت با تشیع پس از این عهد تفاوتی ماهوی دارد. درست است که اصطلاح «شیعه علی» در عهد خود پیامبر اسلام وضع شد و به کسانی اطلاق گردید که روش علی را پیروی می کردند، اما هنگامیکه شورش سربازان ناراضی عرب منجر به قتل عثمان شد، همین سربازان بودند که، از بین بزرگان مدینه، علی (ع) را به «خلافت» انتخاب کردند. بهمین سبب هم «دید» آنان نسبت به علی (ع) بادی که اهل شیعه در قرن‌ها بعد پیدا کردند تفاوت داشت. آنان علی را انتخاب کرده بودند برای اینکه او در تمام طول خلافت سه خلیفه اول با همه اقدامات آنان که در جهت تقویت فراگرد طبقاتی شدن جامعه اسلامی بود مخالفت کرده بود. در نظر آنان چنین کسی شایسته رهبری آنان بود؛ و این رهبری مشروعیت خود را از این انتخاب داشت نه از حادثه غدیر خم. بعبارت دیگر آنان به علی (ع) بعنوان یک رهبر سیاسی سنتی می نگریستند، نه یک رهبر کاریزماتیک که در ولایت پیامبر اسلام شراکت دارد. و همین‌ها بودند که «شیعه علی» خوانده میشدند و در رکاب علی (ع) با طلحه و زبیر و عایشه و معاویه جنگیدند، و همین‌ها بودند که در تمام این مدت خون بدل علی (ع) کردند و عاقبت هم پس از ماجرای حکمیت، چون نتیجه را بسود خود نمیدانستند، از اردوگاه علی (ع) بیرون رفتند و به نام خوارج مشهور شدند.

در ماجراهای پس از واقعه کربلا می بینیم که چگونه اسرای خاندان پیامبر (ص) ناگزیرند خود را معرفی کنند و خاطر نشان سازند که همخون پیامبرند. این خود نشانه آن است که کمتر کسی به این همخونی واقف بوده و یا به آن اهمیت میداده است.

«شیعه» در آن زمان دارای هیچ رنگ اسرار آمیز باطنی نبود. بهمین دلیل مادر آن تاریخ حتی به اصطلاح «شیعه معاویه» هم بر می خوریم. شیعه علی آن توده ناراضی خشمگین بود که بر علیه ظلم خلفای جنگید و کوفه را با خون خویش رنگین می کرد، و پس از علی (ع) با حسن (ع) بیعت کرد، و پس از او حسین (ع) را برای رهبری نهضت انقلابی به کوفه خواند و ماجرای خون آلود کربلا را بوجود آورد، سپس همین شیعه بود که در رکاب مختار ثقفی جنگید، بای زید بن علی خون ریخت، و در اوج نهضت ضد اموی چشم به خانه امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) دوخت. این شیعه البته که شیعه علی بود، و همین شیعه بود که از این دو امام آخر ابعاد و معانی وسیع ظاهری و باطنی امامت را آموخت. پس «تشیع علوی» که میگوئیم بر آستی به این ماهیت سیاسی و انقلابی فعال اشاره می کنیم که از شورش سربازان ناراضی کوفه و مصر آغاز شد و تا بر افتادن خلافت اموی بدست ابومسلم خراسانی راه آمد.

اما بر افتادن امویان مصادف شد با خلافت عباسیون، یعنی خیانت ریشه دار به نهضت تشیع، منصور عباسی را با خاطر آوریم که چگونه، چون دزد با چراغ آمده، به جان سرکردگان نهضت‌های شیعی افتاد، امام جعفر صادق (ع) را بزند و افکند و به شکنجه کشید، و یارانانش را در

اکثر شهرهای اسلامی قتل عام کرد. در این عهد بود که امام صادق (ع) فرمان تقیه را صادر کرد و به نام همین تقیه شیعه را به حفظ آرامش و تجدید قوا خواند. البته همه شیعیان از این فرمان اطاعت نکردند. جدا شدن ابوالخطاب و مطرح شدن امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) از همین روی بود. آنان چنان در تب مبارزه فرورفته بودند که نمی توانستند تغییر قاطع اوضاع را درک کنند و یاب به آن تن دهند، پس به کار ادامه دادند، قتل عام شدند، و یاران شان بنام تشیع اسماعیلی گریختند، پراکنده شدند، و مخفی کاری پیش گرفتند تا زمینه را برای يك شورش بزرگ دهقانی که تا عهد مغول همه حکومت های اسلامی را متزلزل کرد فراهم آورند. پس از لحاظ سیاسی تشیع اسماعیلی ادامه همان راهی بود که تشیع علوی رفته بود.

آنان که به مبارزات مخفی دهقانی نپیوستند و در زیر حکومت خفقان و ظلم عباسیون به اطاعت امر امام خویش پرداختند، البته که زیر نظر بودند و لاجرم محروم از هر گونه فعالیت سیاسی و مبارزه علنی. و همین ها بودند که برخلاف اسماعیلیه به توقف سلسله امامت رأی ندادند و تا دوازدهمین امام راه آمدند، روز بروز از فعالیت های سیاسی دورتر شدند، و عاقبت همانگونه که در فصل سوم دیدیم - به عصر محتم غیبت رسیدند و نتایج سیاسی آن را متحمل شدند. این تشیع، از شکست انقلاب شیعی در پایان عهد اموی تا ظهور صفویه، در اغلب اوقات از مبارزات علنی و سازمان یافته سیاسی بدور بود و همین تشیع است که در مقابل تشیع اسماعیلی بنام «تشیع جعفری» خوانده میشود.

رسمی شدن مذهب تشیع جعفری در عهد صفویه بهنگامی صورت

گرفته بود که این نوع تشیع تقریباً همه مدارج را در سیر شکل گرفتن مفاهیم دینی تا به کمال پیموده بود، و باین ترتیب نه صفویان چیزی بر آن افزودند و نه روحانیتی که در کنار دربار صفویان بوجود آمد و با خود شیخ بهائی ها، میردامادها، محقق کرکی ها، و مجلسی ها را به همراه آورد. اینان فقط به تدوین و تنقیح آن اصول و مفاهیم پرداختند و به تبلیغ آن در ایران کوشیدند.

پس اگر در مسیر این تاریخ به جستجوی اصطلاحی برای معین کردن دو دوره از زندگی تشیع هستیم باید آن را در دو اصطلاح «تشیع علوی» و «تشیع جعفری» جستجو کنیم، که اگر اولی تشیع عهد انقلاب شیعه است و فعالیت های سیاسی آن، این دومی تشیع عهد شکست انقلاب است و تسلط روزهای سیاه خفقان و ترور. و همین دومی است که عهد شش امام دیگر را می پیماید، ضربه غیبت را متحمل میشود، تا عهد حمله مغول بصورت اقلیت های پراکنده شهری در پوشش غلیظ «تقیه» بسر می برد، و بعد با درهم شکستن ارتجاع بغداد و انقلاب الموت بدست مغول های کبار و به شتاب برای بازی کردن نقشی در صحنه سیاست فراخوانده میشود و بدست صفویه رسمیت می یابد.

غرض اینکه تحول درونی تشیع که بر اساس تأثیر گریزناپذیر «تقیه» پیش آمد و به غیر سیاسی شدن جبهه انجامید امری نیست که با ظهور صفویه آغاز شده باشد. تنها کاری که صفویه کرد این بود که تشیع جعفری را رسمی اعلام کرده و بوسیله علمای مهاجر به ایران اصول آن را تبلیغ نمود. و البته آنگاه این اصول در پیوند خویش با روحانیت وابسته به دربار صفوی راه تحجیر پیش گرفت.

پس اگر در جستجوی پالودن شیعه از سوء تفاهم‌ها و بدفهمی‌های ناشی از «تقیه» هستیم باید بدانیم که اصطلاح «تشیع صفوی» کساری جز ایجاد يك سوء تفاهم تاریخی نمی‌کند و حتی به نظر می‌رسد که این اصطلاح صرفاً از آن روی طرح شده است که «مصلحت» نبوده از اصطلاح «تشیع جعفری» نام برده شود. اما این مصلحت بینی باعث می‌شود که، اگرچه میتوان در ظل آن توده‌های شیعی را بحرکت آورد، اما در سطح کسانی که با تاریخ واقعی تشیع سروکار و آشنائی دارند نوعی واکنش منفی نسبت به اینگونه قلب حوادث واقعی تاریخی پیش آید. بنظر ما ملحوظ داشتن چنین مصلحتی هرگز بسود تشیع نیست، بلکه باید با ضراحت تمام نشان داد که چگونه پس از صدور فرمان تقیه، بمنظور حفظ اصالت انقلابی تشیع، همین تقیه در محیط پرخفقان حکومت خلفاء و سلاطین موجب شد تا تشیع جعفری روز بروز از تشیع علوی دورتر شود. آنگاه روشن خواهد شد که صفویه چگونه تشیعی را رسمیت بخشیده است. اینگونه تشیع در طی يك تاریخ پانصد ساله ساخته شده بود و صفویه آن را به ارث بردند و سهم آنان و روحانیت وابسته به آنان تنها مدون کردن اصول این تشیع است نه ساختن آن.